

## آوردگاه ایندوپاسیفیک و رویارویی پکن - واشنگتن در عصر پساجنگ سرد (۲۰۱۹ - ۲۰۱۰)

رشید رکابیان<sup>۱</sup>  
مهرداد عله‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

پهنه سیاست بین‌الملل در فضای پساجنگ سرد مناظرات نظری قابل توجهی را در خصوص دگردیسی‌های ژرف پدیدار شده در ساختار نظام بین‌الملل تجربه کرده است؛ از جمله تحولات مزبور تلاش مُجدانه قدرت نوظهور جمهوری خلق چین علیه هژمونی ایالات متحده در آوردگاه راهبردی ایندوپاسیفیک است که از آن تحت عنوان «بازی بزرگ جدید» یاد می‌شود. براساس بازی مزبور، پکن با کاربست رویکرد موازنه‌جویانه در برابر اصول سه گانه «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی» واشنگتن، در تلاش است تا با تأثیرگذاری بر دینامیک سیکل قدرت بین‌المللی و ایجاد سیستم تک - چندقطبی متعادل، سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و متعاقباً رقابت سنتی قدرت‌های بزرگ را وارد فصل نوینی نماید. پرسشی که نگارندگان پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از مؤلفه‌های تئوری رئالیسم تهاجمی درصدد پاسخ به چرایی آن برآمده‌اند این گونه ترتیب‌بندی شده است که رویکرد راهبردی جمهوری خلق چین به تحركات ایالات متحده در حوزه راهبردی ایندوپاسیفیک بر چه مبنایی استوار است؟ فرضیه‌ای که از مَعبر پرسش فوق مطرح شده ناظر بر آن است که متأثر از شرایط ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک حوزه راهبردی ایندوپاسیفیک، پکن کوشیده است تا در پرتو روابط و تعاملات نوین مسالمت‌آمیز، رویکرد توازن‌گرایانه‌ای را در سطوح داخلی و خارجی ردگیری نموده و متعاقباً به زمینه‌سازی و ایجاد سیستم چندجانبه متعادل مبادرت ورزد.

**کلیدواژه‌ها:** جمهوری خلق چین، ایالات متحده، رویکرد راهبردی، ایندوپاسیفیک، توازن قوا.

<sup>۱</sup> - عضو هیئت علمی دانشگاه آیت الله بروجردی، نویسنده مسئول: ra.recabian@gmail.com

<sup>۲</sup> - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۶

DOI:10.22067/ijip.v8i2.84709

نوع مقاله: پژوهشی

## Indo-Pacific and the Strategic Arena of Beijing-Washington Confrontation in Post-Cold War Epoch (2019-2010)

**Rashid Recabian<sup>1</sup>**

Ayatollah Boroujerdi University  
(responsible author)

**Mehrdad Alepour**

Master of International Relations, Guilan  
University

### Abstract

International relations have experienced significant controversial debates over the profound transformations that have emerged in the structure of the international system in the post-cold war era. China's endeavor to challenge US hegemony in the Indo - Pacific region, which is referred to as the "New Great Game" signifies this trend. China uses a balancing approach to limit the effects of US adopted strategies, which includes "dissemination", "expansion" and "intervention". By influencing the dynamics of the international power cycle and creating one-multi-power system, China is looking to increase its share of global power. This paper investigates the foundation of China's strategies to the United States policies at the Indo - Pacific region. The findings of the article reveals that, influenced by the geopolitical, geostrategic and geo-economic conditions of the region, and in the light of its new relations and interactions in the Indo - Pacific strategic platform, as well as in response to the challenge of the United States, China has implemented a balanced approach between 2010 and 2018 at the domestic and foreign levels. The main goals of this approach is to provide a multi-polar system.

**Keywords:** China, The United States, Indo - Pacific, Strategic approach, Balance of power.

### مقدمه

نظام بین‌الملل در فضای پساجنگ سرد دستخوش دگرگونی‌های ژرف بنیادینی شده‌است. در مهم‌ترین این تحولات، نظام دوقطبی که شکل مشخص آن، غالب بودن دو بازیگر مهم امریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود، از میان رفت و متعاقب آن چرخشی تاریخی در مناسبات سیاست جهانی رقم خورد. اگرچه آثار، پیامدها و افق آینده چرخش مذکور تاکنون پُر ابهام می‌نماید اما تردیدی نیست که سده جاری تمایزات بنیادین ژرفی با گذشته خواهد داشت. جدای از مباحث فراوانی که در رابطه با سرشت نظام

---

<sup>1</sup> Corresponding Author: ra.recabian@gmail.com

بین الملل در فضای پسا جنگ سرد وجود دارد، از معتقدان به ساختار تک قطبی با هژمونی ایالات متحده تا طرفداران ایده نظم چند قطبی و یا هواداران رویکرد یک - چند قطبی، آنچه در خصوص آن اتفاق نظر وجود دارد، ورود و قدرت گیری روز افزون مجموعه ای نوین از بازیگران در نظام بین الملل می باشد؛ شایان ذکر است که جمهوری خلق چین از جمله بازیگران نوینی به شمار می رود که روند قدرت گیری و «خیزش»<sup>۱</sup> آن با در پیش گرفتن سیاست های واقع گرایانه در عرصه های داخلی و خارجی از سال های پیش از پایان جنگ سرد آغاز شده است. خیزش پکن و افزایش دامنه نفوذ و تأثیر گذاری همراه با تلاش آرام برای ایجاد تغییر و تحولات سیستمیک، روز به روز ایده انتقال مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک به حوزه راهبردی «ایندو پاسیفیک»<sup>۲</sup> را بیشتر برجسته کرده است؛ تا جایی که می توان این وضعیت را یک «معجزه»<sup>۳</sup> و از پکن به عنوان کشور «آینده»<sup>۴</sup> یاد کرد. در توصیف اهمیت آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک (هند-آرام؛ یک منطقه در جغرافیای زیستی دریا های کره زمین است که آب های اقیانوس هند، غرب و مرکز اقیانوس آرام، دریا های مرتبط میان این دو اقیانوس و در مجموع ناحیه اندونزی را پوشش می دهد) همین بس که منطقه مذکور با برخورداری از نقش مهم و روبه تزاید در معادلات و رقابت های جهانی به یکی از مهم ترین مراکز ثقل راهبردی جهان تبدیل شده است. منطقه مزبور بر مبنای ویژگی های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن، محل تلاقی سیاست قدرت های بزرگی چون واشنگتن و پکن می باشد.

حال با توجه به موارد فوق، اثر پیش رو می کوشد تا با تاسی از مؤلفه های رئالیسم تهاجمی، چگونگی رویارویی و تقابل جمهوری خلق چین و ایالات متحده را در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و مبنای رویکرد راهبردی پکن به ژئواکونومی حوزه مزبور و تحرکات ایالات متحده در منطقه مذکور را مورد واکاوی قرار دهد. به همین منظور در پژوهش پیش رو، ضمن تمرکز بر تحول ساختار نظام بین الملل در فضای پسا شوروی، ابتدا مؤلفه های تئوری رئالیسم تهاجمی به عنوان چارچوب نظری پژوهش مطرح می شود. سپس ظهور جمهوری خلق چین و جایگاه آن در معادلات جهانی پسا جنگ سرد تبیین می گردد. در ادامه نیز کوشش شده است تا رویکردهای موازنه گرایانه پکن در برابر واشنگتن در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک به عنوان مهم ترین حوزه رویارویی طرفین مورد تدقیق واقع گردد.

1. Rise

2. Indo-Pacific

3. Miracle

4. Future

## سپهر نظری پژوهش

«واقع‌گرایی تهاجمی» رویکردی تئوریک در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد که معتقد است رفتار کشورها و حتی قدرت‌های بزرگ، منبعث از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل همواره مبتنی بر ترس در مورد ادامه بقا و تهدید دیگر کنشگران است. این نحله از واقع‌گرایان بیان می‌دارند که هر قدرتی به دنبال آن است تا با تهاجم به هژمونی دست یابد و از این رهگذر تهدید بالقوه دیگران را در سطوح منطقه‌ای و جهانی از بین ببرد. بنابراین، قدرت هژمون در راستای حداکثرسازی امکان بقای خود، در پی افزایش قدرت و امنیت خود می‌باشد. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی خود را کنترل کند و در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آنها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده‌است، راهبردهای تهاجمی با هدف پیشینه‌سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد (Atari & Mashhadian, 2012, p.4). ایشان همچنین ابراز می‌دارند که جنگ از تلاش کشورها برای دستیابی به قدرت و امنیت در دنیای هرچومرچ‌گونه ناشی می‌شود؛ دنیایی که در آن برای نظم جز «خودیاری»<sup>۲</sup> و نیروی سلاح، داور نهایی وجود ندارد. بر این اساس، دگرگونی در قدرت، برهم خوردن تعادل در توازن قدرت و رقابت بر سر جلب متحدان، دستیابی به سرزمین و دیگر منابع قدرت عوامل عمده جنگ به حساب می‌آیند. همچنین هنگامی که دولت‌ها برای تقویت امنیت خودشان به ارتقای توان تسلیحاتی، برقراری ائتلاف یا تلاش برای ایجاد دولت‌های حائل روی می‌آورند معضلات امنیتی پدید می‌آید. این امر به نوبه خود سبب می‌شود تا دولت‌های دیگر احساس ناامنی کنند و چنین وضعیتی مسابقه تسلیحاتی، متصلب شدن ائتلاف‌ها و رقابت بر سر دستیابی به سرزمین‌ها و منابع راهبردی را به همراه خواهد داشت (Pourabmadi & Khoshkar, 2016, p. 101 – 102). «فرید زکریا»<sup>۳</sup> و «جان مرشایمر»<sup>۴</sup> مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی به‌شمار می‌روند. مرشایمر به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تهاجمی از مفهوم نظام‌ها در جهت تبیین روابط بین‌الملل بهره‌جسته‌است. مرشایمر متأثر از «کنت والتز»<sup>۵</sup>، ساختار آنارشی (فقدان قدرت مرکزی) را مهم‌ترین مشخصه نظام بین‌الملل معرفی می‌کند، اما در عین حال برخلاف والتز معتقد است که این وضعیت، قدرت‌ها را از جنگ و توسعه‌طلبی گریزان نمی‌کند، بلکه

1. Offensive Realism

2. Self - Help

3. Farid Zakaria

4. John Merschheimer

5. Kenet Waltz

شرایطی را پدید می‌آورد که آنان هرگاه بخواهند، بتوانند برای افزایش نفوذ، قدرت و در نهایت هژمونی خود اقدام کنند. از این دیدگاه، دولت‌ها در حالت ناایمنی دائمی به‌سر می‌برند و همواره در وضعیت عدم قطعیت و بی‌اعتمادی نسبت به تمامی کشورها و قدرت‌های دیگر قرار دارند؛ زیرا در هر موقعیتی ممکن است یکی از آنان به اقدامی علیه امنیت آنها دست بزند (Salimi, 2005, p. 24). همچنین وی اظهار می‌دارد که در نظام به‌هم پیوسته بین‌الملل آنارشی، توانایی نظامی دولت‌ها و عدم اطمینان در خصوص نیت دشمن وضعیتی را پدید آورده است که در بطن آن دولت‌ها در پی تولید، گسترش و حفظ قدرت خود برآیند. توسعه قدرت، ترس بر می‌انگیزد و موجب آشوب در محیط آنارشیکی می‌گردد. این مُعضل، نوعی خلاء امنیتی برای دولت‌ها ایجاد می‌نماید، بدین سان معمای امنیت به صحنه روابط بین‌الملل می‌آید (Auten, 2008, p.30).

در راستای تفهیم مفهوم مورد مذاقه و بر اساس آنچه آمد عمده مباحث واقع‌گرایان تهاجمی در خصوص سازمان‌یافتگی ساختار نظام بین‌الملل را می‌توان به شرح ذیل تشریح نمود:

۱- دولت‌ها به‌مثابه مهم‌ترین کنشگران عرصه سیاست بین‌الملل، بازیگران خرد‌دورزی هستند که در یک نظام آنارشیکی (فقدان قدرت فائده مرکزی) با هدف کسب قدرت بیشتر، در راستای تضمین امنیت و بقای خود ایفای نقش می‌کنند (Falahi & Heydari, 2019, p.66)؛

۲- دولت‌ها بازیگران عقلایی هستند که می‌توانند راهبردهای مؤثری را در به حداکثر رساندن بقایشان طراحی کنند (Mearshimer, 2011, 383)، بدین ترتیب که همواره راهبردی را برمی‌گزینند که حداکثر سود را برای‌شان به‌همراه داشته باشد. چنین امری به‌معنای کسب قدرت به زیان دیگران است (برد - باخت) (Falahi, 2014, p.83)؛

۳- دولت‌ها در وضعیت رویارویی با هژمونی می‌توانند راهبردهای دنباله‌روی یا موازنه را در پیش گیرند؛ موازنه یا دنباله‌روی، دارای نتایج مختلفی است. پاداش‌ها از جمله بهره‌گیری از سیستم‌های مالی جهانی، عضویت در گات، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته و تنبیه‌ها همانند تحریم‌های صنایع حیاتی از جمله هوایی، تحریم تسلیحاتی و... را در بر خواهد داشت (Simbar et al., 2016, p.91-92)؛

۴- واقع‌گرایان تهاجمی اعتقادشان چنین ترتیب‌بندی شده است که همواره احتمال وقوع جنگ وجود دارد و اینکه ناامنی وضعیتی اجتناب‌ناپذیر است؛ به‌دیگر بیان، مؤلفه اصلی و اولیه قدرت از نظر واقع‌گرایان، کسب توان نظامی و آمادگی کامل برای جنگ پیش‌دستانه است. از نظر ایشان مناسبات میان دولت‌ها براساس بازی با حاصل جمع جبری صفر است و دولت‌ها در روابط خود، همواره خودخواه و بی‌اعتماد هستند (Lobel, 2017, p.67)؛

۵- همچنین این طیف از واقع‌گرایان چون دولت را اصلی‌ترین کنشگر صحنه سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند، کارایی نهادهای بین‌المللی را با دید تردید می‌نگرند. از نظر ایشان نهادها نه تنها در حواشی مهم هستند و اثر مستقلى بر رفتار دولت‌ها ندارند (Mearshimer, 1994/1995, p.7) بلکه تصمیمات مُنتَج از آنها موقتی و تا سرحد منافع یک‌جانبه خود دارای اعتبار هستند.

با توجه به مباحثی که از نظر گذشت می‌توان چنین استنباط نمود که گرچه نظام بین‌الملل ایجاد شده در فضای پساجنگ سرد را نمی‌توان کاملاً از انواع قبلی آن مجزا نمود، با این حال، به نوعی از آنها متمایز است و این تمایز در چگونگی آرایش سیاسی قدرت‌ها که خود ماهیت ساختار نظم نوین را شکل می‌دهند، ریشه دارد. از این رو، می‌توان پایان جنگ سرد را به مثابه تغییری در نظام و نه تغییر خود نظام قلمداد کرد؛ زیرا ماهیت آنارشیک ساختار نظام همچنان پایدار و پابرجاست. فروپاشی شوروی به معنای فروپاشی ساختار نوع توزیع قدرت نظام بین‌الملل بود. طبیعی است با فروپاشی این ساختار، نظام بین‌الملل در خلاء قدرت باقی نمی‌ماند، بلکه به تناسب فرآیند حذف خلاء قدرت، ساختار نوینی از نظام بین‌الملل شکل گرفته است که در یک طرف آن قدرت نوظهور جمهوری خلق چین قرار دارد که توانسته است با پیشینه‌سازی قدرت خود، ساختار فعلی نظام بین‌الملل را به سمت نظام تک - چندقطبی سوق دهد و متعاقب آن چالش‌های ژرفی را برای ایالات متحده به عنوان قدرت هژمون جهانی پدید آورد.

#### حوزه اَیندو پاسیفیک؛ عرصه تنازع واشنگتن و پکن

رقابت ایالات متحده و جمهوری خلق چین در منطقه راهبردی اَیندو پاسیفیک را می‌توان براساس

مباحث ذیل تحلیل نمود:

#### پکن - واشنگتن، تقابل سرد از تئوری تا عمل

به تحقیق و براساس آمار و ارقام متقن به نظر چنین می‌رسد که قرن ۲۱، قرن آسیا به خصوص شرق آسیا باشد (Ebrahimi et al., 2013, p.107)؛ افزایش سهم آسیا و به خصوص حوزه راهبردی اَیندو پاسیفیک در عصر حاضر سبب شده تا منبعث از نقش مهم و روبه‌تزايد این حوزه راهبردی، ایدۀ جابه‌جایی قدرت از حوزه آتلانتیک به حوزه پاسیفیک به عنوان نقطه عطف نظام بین‌الملل در فضای پساشوروی مورد توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گیرد. بر مبنای ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی حوزه راهبردی مزبور، این منطقه از دیرباز صحنه برخورد منافع متعارض و عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ زمان بوده و موقعیت خاصی را از لحاظ ویژگی‌های راهبردی و اقتصادی در سیاست جهانی و روابط بین‌الملل احراز نموده است. برخورداری این منطقه از چنین ویژگی‌هایی، معلول عواملی همچون: وجود اقیانوس آرام و قاره آسیا به عنوان بزرگترین اقیانوس و قاره جهان می‌باشد. همچنین این منطقه راهبردی کشورهای مهمی

همچون جمهوری خلق چین، فدراسیون روسیه، ژاپن و ایالات متحده را در خود جای داده است. علاوه بر موارد مزبور باید توجه داشت که قوی‌ترین کشورها از لحاظ اقتصادی یعنی ایالات متحده و ژاپن، و از نظر نظامی، جمهوری خلق چین، هندوستان، کره شمالی، کره جنوبی و ویتنام، پنج کشور از ۱۰ کشور دارای بزرگترین ارتش‌های جهان در این منطقه حضور دارند (Sahu, 2014, p.551). به لحاظ شاخص‌های اقتصادی نیز بسیاری از کشورهای حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک در جدول شاخص‌های توسعه انسانی سازمان ملل متحد در طول دهه‌های اخیر پیشرفت‌های قابل توجهی را تجربه کرده‌اند. در واقع، کشورهای این منطقه توانسته‌اند به انباشت عظیم ثروت و نیز بنیان‌گذاری پایه‌های مستحکم صنعتی و تکنولوژیک مبادرت ورزند. موفقیت در پیشبرد سریع توسعه در میان کشورهای آسیایی سبب شده تا این منطقه اولاً به یکی از پویاترین مناطق در اقتصاد جهانی تبدیل شود و ثانیاً به عنوان کانون نوظهور ثروت و قدرت در جهان تلقی شود (Iraqchi & Sobhani, 2012, p.40).

جميع موارد فوق سبب شد تا اواما، با تأسی از نظریه «جرج کنان»<sup>۱</sup> مبنی بر «سیاست مهار»،<sup>۲</sup> تمرکز خود را به حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک معطوف دارد؛ شایان ذکر است که در راستای طرح و پیاده‌سازی سیاست مهار، اواما تمرکز خود را از غرب آسیا به آسیای جنوب شرقی معطوف داشت و بالطبع در پرتو راهبرد مهار، جمهوری خلق چین اهمیت وافری پیدا کرد. اواما در سال ۱۳۹۰/۲۰۱۱ در استرالیا خیر از «چرخشی راهبردی»<sup>۳</sup> داد (Tabatabaei, 2011, p.175). مفهوم چرخش راهبردی برگرفته از کتاب «آلفرد مکیندر»<sup>۴</sup> است که در زمان‌های گوناگون روسیه و سپس جمهوری خلق چین را دو قدرت محوری تلقی می‌کرد که بزرگترین تهدیدات را متوجه کشورهای آنگلو ساکسون و پس از جنگ دوم جهانی به ایالات متحده کرده‌اند. از مفهوم چرخش راهبردی، بسیاری در محافل فکری تحت عنوان دکترین جدید ایالات متحده نام برده‌اند که علی‌الظاهر پس از یک دهه حضور نظامی در خلیج فارس، واشنگتن تمام تمرکز خود را بر آسیای شرقی معطوف خواهد کرد (Dehshiri & Bahrami, 2015, p.60). نکته قابل تأملی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که پس از آنکه اواما جای خود را به «ترامپ» داد، سیاست مهار چین نه تنها تضعیف نشد، بلکه کمافی سابق و به آنحاء گوناگون ردگیری شده است.

**تبیین بنیان‌های نظری و عملی سیاست خارجی آمریکا در قبال چین (دوره ترامپ)**

1. George Kenan

2. Policy of Containment

3. Strategic Rotation

4. Alfred Macinder

ترامپ که هیچ‌گونه سابقه مؤثری در امور دولتی و حکومتی نداشته است به‌رغم مخالفت با ساختار سیاسی ایالات متحده در انتخابات این کشور حضور یافت و توانست سکان اداره کاخ سفید را در دست گیرد. لازم به ذکر است که ترامپ نه برای ساختارهای سیاسی ایالات متحده ارزش قائل است و نه به اصول پذیرفته شده سیاست خارجی بها می‌دهد. ترامپ اهل مشورت با ساختارهای سیاسی، اطلاعاتی و فکری ایالات متحده نیست و به شدت ضد ساختار و خودمحور است (Mac Adams, 2016, p.34). شخصیت و رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر، متناقض، حساس و بی‌پروای ترامپ بر تعاملات خارجی ایالات متحده تأثیرات شگرفی داشته است (Wicket, 2017, p.87). در دولت ترامپ همکاری‌های سیاسی کاملاً گزینشی و مبتنی بر منافع ملی ایالات متحده است. وی معتقد است که ایالات متحده باید قادر باشد تعاملاتش را با هر کشوری که لازم بداند، قطع کند (Yazadfam, 2016, p.152). وی همچنین کوشیده است تا از طریق «کینزگرایی نظامی»<sup>۱</sup> زمینه رونق بخشی به اقتصاد سیاسی ایالات متحده را به وجود آورد (Gordon, 2017, p.16).

لازم به ذکر است که ترامپ و کابینه‌اش به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی ایالات متحده هستند و به‌وضوح تعهدات بین‌المللی ایالات متحده را زیر سؤال می‌برند (Hass, 2016). وی برخی از پیمان‌های تجاری مثل «نفتا» را معامله‌ای بد می‌داند و خواستار اصلاح آن‌ها است (Grevi, 2016, p.8)؛ در همین رابطه ریچارد هاس رئیس شورای خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی ایالات متحده، چنین اظهار داشته است که: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده و آن دگرترین خروج است». ایالات متحده قراردادهای مهم بین‌المللی همچون: ترنس‌پاسیفیک، توافقنامه تغییرات اقلیمی پاریس، یونسکو و برجام را ترک کرده و یا تهدید کرده است که از آنها خارج می‌شود» (Hass, 2017, p.89). خروج ایالات متحده از پیمان فراپاسیفیک در دوران ترامپ یک گام به عقب برای واشنگتن بود؛ ترامپ امریکایی قدرتمند را می‌خواهد تا بتواند در فضایی ترس‌آلود و بی‌ثبات، کالای امنیت را به دیگران بفروشد. در همین رابطه آچاریا معتقد است: «جهان‌های منطقه‌ای» جایگزینی برای نظام جهانی در حال افول آمریکایی است (Acharya, 2014, p.78). بر این اساس ترامپ به پدیده جهانی شدن بدبین و بی‌اعتناست و ملی‌گرایی را ترویج می‌کند (Karimifard, 2018, p.292). وی نسبت به ارزش‌های امریکایی کاملاً بی‌توجه است؛ این بی‌توجهی ریشه در گرایش تجاری ترامپ دارد که یکی از اصول و آرکان دولت ترامپ می‌باشد، چیزی که فارن پالسی آن را «فراعمل‌گرایی غیراخلاقی» نامیده است

<sup>۱</sup>. Military Keynesianism



(Kahl & Brands, 2017, p.56). البته عمده راهبردهای فوق نشأت گرفته از نوع چپش کابینه ترامپ می‌باشد که در بطن آن تندروترین، ایدئولوژیک‌ترین، جنگ‌طلب‌ترین و افراطی‌ترین افراد حزب جمهوری خواه گرد هم جمع شده‌اند. در این جمع اکثریت با ژنرال‌هاست که در پس‌زمینه فکری آنها اغلب درخصوص هر مسئله‌ای، گزینه نظامی نقش برجسته‌ای دارد (Zamani & Niakoei, 2019, p.102). «مایک پَنس» معاون نخست‌رئیس‌جمهور، «رکس تیلرسون» (وزیر سابق خارجه)، «مایک پومپئو» (رئیس سابق سازمان)، «سیا» و (وزیر خارجه کنونی)، «ژنرال جیمز مَتیس» (وزیر سابق دفاع ایالات متحده)، «ژنرال مک‌مستر»<sup>۱</sup> که بعدها با «جان بولتون» جایگزین گردید و «استیون منوچین» وزیر خزانه‌داری و «نیک هیلی» نماینده (سابق ترامپ) در سازمان ملل، مهم‌ترین افرادی هستند که در شکل‌گیری سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی ایالات متحده بسیار مؤثر هستند (Berman, 2017). درخصوص راهبردهای حاکم بر سیاست خارجی ترامپ نیز باید گفت که از نظر وی، سیاست خارجی دولت‌های پیشین (خصوصاً دولت اوپاما) موجب ضعف و شکست این کشور در سطح جهان شده است. ترامپ ضمن انتقاد جدی از سیاست‌های اوپاما در عرصه‌های داخلی و خارجی خواهان ایجاد تغییراتی در آنها شده است (Cherkaoui, 2016, p.2). در حوزه سیاست خارجی، ترامپ درصدد بازتعریف بنیادین منافع ملی ایالات متحده برآمده است. از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی اوپاما بازی با حاصل جمع جبری صفر و سهم ایالات متحده در این بازی باخت بوده است (Krauthammer, 2017, p.45).

با بررسی سیاست‌های اعلانی، اعلامی و اعمالی ترامپ می‌توان چنین دریافت که وی در بهترین وضعیت ممکن، پیروانزواگرایی جدید است؛ در نگاهی عام نوانزواگرایی (بین‌المللی‌گرایی گزینشی) خواستار کاهش برخی از تعهدات دولت در عرصه سیاست خارجی بوده و متعاقباً پذیرش برخی تعهدات جدید را نیز پیشنهاد می‌کنند (Smith et al, 2016, p.2016). گرچه خیلی از این تعهدات عملی نشد این امر نشانگر درک جدید ترامپ از ساختار نظام بین‌الملل و معادلات قدرت منطقه‌ای و جهانی است. همچنین نقش وزرات امور خارجه در تعدیل سیاست خارجی ترامپ بسیار مؤثر بوده است. در حقیقت، ترامپ مجبور شده است برخی از واقعیت‌های سیاسی را بپذیرد. بر اساس این سیاست، نوانزواگرایی یک سیاست خارجی منفعت‌محور است که از قابلیت بسیار بالایی برای تطبیق با واقع‌گرایی برخوردار است. به دیگر بیان، نوانزواگرایی با پیگیری نوعی دیپلماسی غیرتعهدآور در عرصه سیاست خارجی، ایالات متحده

<sup>1</sup>. General McMaster

را از زنجیره سازمان‌ها، معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی به اصطلاح در دسرساز می‌رهاند و حاکمیت ایالات متحده را اعاده می‌کند و از سوی دیگر، واقع‌گرایی آزادی عمل بیشتری در جهت اقدام در شرایط حساس برای ایالات متحده فراهم می‌آورد. از آنجا که رویکرد ترامپ به محاسبات ابزاری در خصوص منافع ملی ایالات متحده مربوط می‌شود دولت وی در اغلب موارد ابتدا هزینه‌های سیاست خارجی تعهدآور و سیاست‌های انزواگرایانه را ارزیابی می‌کند و سپس به طراحی نوع خاصی از سیاست خارجی مبادرت می‌کند که در خدمت منافع حیاتی ایالات متحده باشد (Soleimanzade et al., 2018, p.15). علاوه بر موارد مزبور یکی دیگر از مؤلفه‌های مؤثر بر سیاست خارجی واشنگتن در دوره ترامپ، مقوله منطقه‌گرایی می‌باشد که بر اساس نشانه‌هایی از مشارکت تاکتیکی و راهبردی تنظیم شده است؛ هدف اصلی ترامپ از منطقه‌گرایی را باید در گسترش نفوذ و قدرت راهبردی ایالات متحده جست‌وجو کرد؛ منطقه‌گرایی مدنظر ترامپ از این جهت اهمیت دارد که معادله قدرت را بر اساس میزان نفوذ پیگیری می‌کند. ترامپ در رکن چهارم سند امنیت ملی خود که در دسامبر ۲۰۱۷/آذر ۱۳۹۶ معطوف به پیشبرد نفوذ ایالات متحده تنظیم شد صراحتاً به این موضوع اشاره کرده است که گسترش نفوذ به‌عنوان محور اصلی سیاست خارجی ایالات متحده در جهان محسوب شده که می‌تواند به نیروی مثبت برای گسترش صلح، رفاه و امنیت تبدیل شود. در ادامه وی چنین اظهار داشته است که منبعث از چالش‌های پدیدار شده برای امنیت ملی و منطقه‌ای ایالات متحده، به اندازه دوران جنگ سرد تهدید کننده خواهد بود (Trump, 2017, p.90).

متأثر از موارد فوق، عمده راهبردهای ایالات متحده در قبال جمهوری خلق چین در بازه زمانی مورد مطالعه و خصوصاً دوره ترامپ چنین ترتیب‌بندی شده است که پکن یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان می‌باشد که سلاح هسته‌ای دارد و از حق و تو در شورای امنیت برخوردار است؛ این قدرت نوظهور موفق گردیده است ظرف چهار دهه گذشته خود را از سطح یک کنشگر منطقه‌ای به یک بازیگر قدرتمند جهانی برکشد و در تمامی موضوعات مهم بین‌المللی، به‌ویژه اقتصادی، جایگاه ممتازی برای خود دست و پا کند؛ چینی‌ها توانسته‌اند فضای کسب و کار و تجارت در ایالات متحده را تا حد زیادی تحت تأثیر فعالیت‌های خود قرار دهند. نکته‌ای که برای رئیس‌جمهور تاجرمآبی همچون ترامپ به هیچ‌وجه خوشایند نیست و ترجیح می‌دهد این عدم توازن تجاری را که به‌نوعی تحقیر و سوءاستفاده از فرصت و تکنولوژی ایالات متحده است را خاتمه دهد. در چنین شرایطی ترامپ کوشیده است تا با تشکیل محور ایندو پاسیفیک غیردوستانه‌ترین رویکردها را در برابر جمهوری خلق چین از خود نشان دهد و حتی عبارت «تجاوز بازرگانی به عنف» را در خصوص روابط پکن - واشنگتن استعمال نماید (Rezaei, 2016, p.17).

مهم ترین ابزار این راهبرد، همکاری نظامی با هندوستان و ژاپن در اقیانوس هند و همکاری های سیاسی برای حفظ هنجارهای بین المللی به منظور آزادی کشتیرانی و نیز فشار سیاسی بر جمهوری خلق چین است. تحت تأثیر چنین نگرشی، ترامپ تنها به فاصله سه روز از آغاز رسمی ریاست جمهوری خود طی فرمانی، دستور خروج ایالات متحده را از معاهده ترنس پاسیفیک را داد که معتقد بود یک توافقنامه تجاری فاجعه بار برای واشنگتن است. وی به جای توافقنامه های چندجانبه تجاری، توافقنامه های دوجانبه با شرکای تجاری ایالات متحده در آن سوی اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس را در دستور کار خود قرار داده است که به گفته وی، حفظ مشاغل را در داخل ایالات متحده تضمین می کند (Golshan, 2018, p.78).

### رویکردهای توازن جویانه پکن در مقابل تحرکات آمریکا در آوردگاه ایندو پاسیفیک

راهبرد کلان جمهوری خلق چین همانند هر دولت دیگری متأثر از تجارب تاریخی، منافع سیاسی و محیط راهبردی آن کشور است. چینی ها راهبرد کلان خود را بر مبنای سه محور مرتبط با هم یعنی حفظ نظم داخلی و افزایش قابلیت دولت در مواجهه با کشمکش های داخلی، دفاع در برابر تهدیدات خارجی علیه حاکمیت ملی و سرزمینی و کسب و تداوم تأثیر گذاری ژئوپلیتیک به عنوان یک قدرت بزرگ شکل داده اند. پکن در حوزه روابط خارجی، تحولات نظام بین الملل را به درستی شناسایی کرده و ضمن غنیمت شمردن فرصت ها و مواجهه با چالش ها برای کسب منفعت خود و ممانعت از زیان ها تلاش می کند (Khezri, 2011, p. 682-683). در همین خصوص نخبگان سیاسی جمهوری خلق چین در راستای اتخاذ رویکرد توازن گرایانه در مقابل ایالات متحده در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک، دو حوزه داخلی و خارجی را مورد توجه قرار داده اند. آنها در داخل ممانعت از دخالت واشنگتن در خصوص بحران تایوان به مثابه مسئله داخلی، رشد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و مدرنیزه کردن روزافزون نیروی نظامی، و در حوزه پیرامون برقراری عضویت در سازمان های بین المللی و روابط مسالمت آمیز با تمام دولت ها، به خصوص قدرت های بزرگ از جمله فدراسیون روسیه را مورد توجه خویش قرار داده اند.

#### حوزه های داخلی

مهم ترین حوزه های رویکرد توازن گرایانه داخلی جمهوری خلق چین عبارتند از:

۱- **بحران تایوان:** از زمان پیروزی انقلاب چین تاکنون یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در شرق آسیا بحران تایوان بوده و تأثیرات مهمی بر روابط دو کشور جمهوری خلق چین و ایالات متحده داشته است. طی سالیان اخیر منبعث از افزایش قدرت اقتصادی و نظامی جمهوری خلق چین در آسیا، ایالات متحده از تایوان به عنوان ابزاری برای تأمین منافع خود و نیز اهرمی برای فشار بر پکن بهره جویی

نموده است (Tabatabaei & Ghiasi, 2013, p.282). در خصوص راهبردهای قدرت نوظهور جمهوری خلق چین و ایالات متحده در رابطه با بحران تایوان، توجه به نکات ذیل ضروری می‌نماید:

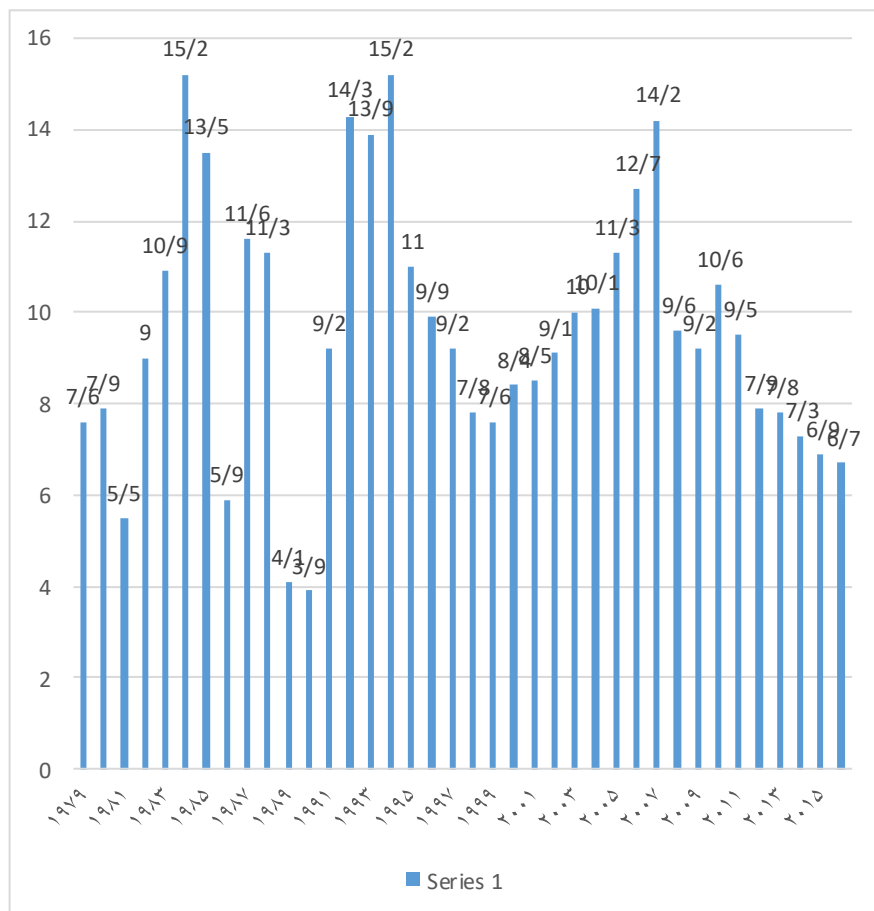
**الف) پکن در پرتو بحران مزبور درصدد دیکته کردن سیاست‌های خود به همسایگان به‌عنوان سیاست‌های قابل قبول برآمده است تا از این رهگذر به ایالات متحده فشارهایی برای خروج از شرق آسیا وارد کند (Brzezinski & Mearshimer, 2005, p.146)؛**

**ب) پکن از ایالات متحده دو خواسته مشخص در ارتباط با مسأله تایوان دارد: نخست آنکه واشنگتن به اصل «چین واحد» پای‌بند بماند و از استقلال تایوان و حضور مستقل آن در سازمان ملل حمایت نکند، و دیگر آنکه ایالات متحده فروش تسلیحات به تایوان را پایان داده و از مداخله در هرگونه راه‌حلی که پکن برای خاتمه بخشیدن به مسأله تایوان بر می‌گزیند خودداری نماید (Christensen, 1996, p.49).**

**۲- اقتصاد:** دومین مبحث در حوزه داخلی اقتصاد است که جمهوری خلق چین به‌عنوان رویکردی توازن‌گرایانه به آن می‌نگرد. نکته قابل تأملی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که در عصر کنونی دولت‌هایی قادر به تغییر نظم بین‌المللی خواهند شد که از پیشاهنگی در نرخ رشد اقتصادی برخوردار باشند (Buzan, 2014, p.235). با توجه به پیش فرض ارائه شده باید گفت که طی سالیان اخیر افزایش توانمندی‌های اقتصادی عامل دیگری است که مقامات پکن از آن به‌عنوان ابزاری کارآمد در راستای مقابله با سیادت جویی ایالات متحده از آن بهره‌گیری حداکثری را به‌عمل آورده‌اند. اقتصاد و پیشرفت حاصل از آن که ماحصل اصلاحات اقتصادی «دنگ شیائو پینگ» در دهه ۷۰ میلادی بود عاملی شد تا شاهد رشد و نمو جایگاه جمهوری خلق چین در سطح نظام بین‌الملل باشیم. منبعث از اصلاحات اقتصادی مزبور، پکن از سال ۱۳۵۶/۱۹۷۸ تاکنون موفق‌ترین اقتصاد جهان با رشد متوسط در آمد سرانه تقریباً هشت درصد در سال بوده است. از سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ تولید ناخالص ملی جمهوری خلق چین با میانگین سالیانه ۱۰ درصد رشد کرده و به‌طور چشمگیری بر سهم پکن از تولید ناخالص جهانی افزوده شده است. در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲، از مجموع ۲۲/۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان، ۲ درصد آن متعلق به جمهوری خلق چین بوده است (Santasombat, 2015, p.137).

براساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، ارزش تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۸ بر مبنای نرخ «ارز اسمی» به ۱۳ تریلیون و ۴۰۷ میلیارد دلار رسیده است که این رقم برابر با ۱۵۸ درصد کل تولید ناخالص جهان و ۶۵.۴ درصد میزان تولید ناخالص داخلی ایالات متحده طی این سال می‌باشد. همچنین تولید ناخالص جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۹، ۱۴ تریلیون و ۲۱۶ میلیارد دلار و برای

سال ۲۰۲۰، ۱۵ تریلیون و ۴۶۸ میلیارد دلار برآورد شده است. همچنین ارزش تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین بر مبنای شاخص برابری قدرت خرید در سال ۲۰۱۸ برابر با ۲۵ تریلیون دلار و برای سال ۲۰۱۹ برابر با ۲۷ تریلیون و ۳۳۱ میلیارد دلار برآورد شده است که در مقایسه با سهم ۱۵.۳۳ درصدی ایالات متحده در مجموع ۱۸.۴۶ درصد کل تولید ناخالص جهان را تشکیل می‌دهد. بر این اساس در حال حاضر جمهوری خلق چین دومین اقتصاد برتر جهان بر مبنای شاخص ارزش اسمی و نخستین قدرت اقتصادی جهان بر اساس شاخص برابری قدرت خرید است که در شاخص اخیر از ایالات متحده به‌عنوان بزرگترین اقتصاد جهان در سال ۲۰۱۴ پیشی گرفته است (IMF, April 2019).



نمودار ۱: تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین بین سال‌های ۱۹۷۹ - ۲۰۱۶

نکته دیگر در مورد اقتصاد جمهوری خلق چین، طبق گزارش بانک جهانی ارزش کل کالاهای صادراتی پکن از ۱۴۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ به ۲ تریلیون و ۴۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ رسیده و در حال حاضر با در اختیار داشتن ۱۱.۱۱ درصد کل صادرات جهان بزرگترین کشور صادرکننده کالا و خدمات در جهان محسوب می‌شود و حجم کل واردات این کشور در سال ۲۰۱۷ به رقم ۲ تریلیون و ۲۰۸ میلیارد دلار رسیده و در حال حاضر بعد از ایالات متحده با حجم ۲ تریلیون و ۹۰۳ میلیارد دلار دومین کشور بزرگ وارد کننده جهان است (Moirison, 2018, p.15) و از طرفی اکنون ایالات متحده بزرگترین وارد کننده محصولات جمهوری خلق چین است (<https://www.iribnews.ir/008UhC>).

جدول (۱): موازنه تجاری واشنگتن و پکن طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ (میلیارد دلار)

موازنه تجاری ایالات متحده با چین در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ (میلیارد دلار)				
R	سال	صادرات واشنگتن به پکن	واردات واشنگتن از پکن	موازنه تجاری
۱	۲۰۱۶	۱۱۵/۷۷۵/۱	۴۶۲/۸۱۳/۰	-۳۴۷/۰۳۷/۹
۲	۲۰۱۵	۱۱۶/۰۷۱/۸	۴۸۳/۲۴۴/۷	-۳۶۷/۱۷۲/۹
۳	۲۰۱۴	۱۲۳/۶۲۰/۷	۴۶۸/۴۸۳/۹	-۳۴۴/۸۶۳/۲
۴	۲۰۱۳	۱۲۱/۷۴۶/۲	۴۴۰/۴۳۰/۰	-۳۱۸/۶۸۳/۸
۵	۲۰۱۲	۱۱۰/۵۱۶/۶	۴۲۵/۶۱۹/۱	-۳۱۵/۱۰۲/۵
۶	۲۰۱۱	۱۰۴/۱۲۱/۵	۳۹۹/۳۷۱/۲	-۲۹۵/۲۴۹/۷
۷	۲۰۱۰	۹۱/۹۱۱/۱	۳۶۴/۹۵۲/۶	-۲۷۳/۰۴۱/۶
۸	۲۰۰۸	۶۹/۷۳۲/۸	۳۳۷/۷۲۲/۶	-۲۶۸/۰۳۹/۸
۹	۲۰۰۷	۶۲/۹۳۶/۹	۳۲۱/۴۴۲/۹	-۲۵۸/۵۰۶/۰
۱۰	۲۰۰۶	۵۳/۶۷۳/۰	۲۸۷/۷۴۴/۴	-۲۳۴/۱۰۱/۳
۱۱	۲۰۰۵	۴۱/۱۹۲/۰	۲۴۳/۴۷۰/۱	-۲۰۲/۲۷۸/۱
۱۲	۲۰۰۴	۳۴/۴۲۷/۸	۱۹۶/۶۸۲/۰	-۱۶۲/۲۵۴/۳
۱۳	۲۰۰۳	۲۸/۳۶۷/۹	۱۵۲/۴۳۶/۱	-۱۲۴/۰۶۸/۲
۱۴	۲۰۰۲	۲۲/۱۲۷/۷	۱۲۵/۱۹۲/۶	-۱۰۳/۰۶۴/۹
۱۵	۲۰۰۱	۱۹/۱۸۲/۳	۱۰۲/۲۷۸/۴	-۸۳/۰۹۶/۱
۱۶	۲۰۰۰	۱۶/۱۸۵/۲	۱۰۰/۰۱۸/۲	-۸۳/۸۳۳/۰

بر اساس گزارش‌های ارائه شده که در چند سال گذشته از پیشی گرفتن اقتصاد جمهوری خلق چین در برابر ایالات متحده منتشر شده است همانند گزارش شورای ملی اطلاعات ایالات متحده در سال ۱۳۹۱/۲۰۱۲ و گزارش «جاستین لین»، نایب رئیس بانک جهانی در سال ۲۰۰۱ در مجمع توسعه اقتصادی چین - هنگ کنگ که اعلام کرد اقتصاد جمهوری خلق چین تا سال ۱۴۰۸/۲۰۳۰ تبدیل به برترین اقتصاد جهان خواهد شد؛ و گزارش‌های امروزی تحلیل‌گران و سازمان‌های بین‌المللی مؤید این مطلب است که اقتصاد جمهوری خلق چین قادر است تا هژمونی و سیطره ایالات متحده بر فضای پسا شوروی را با چالش‌های ژرفی روبرو سازد (Satake, 2016, p.15).

مقوله دیگری که پکن در جهت توازن‌گرایی از آن بهره جسته است کاهش غیرواقعی پول ملی می‌باشد که یکی از برجسته‌ترین حوزه‌های رقابت و بعضاً تعارض جمهوری خلق چین با ایالات متحده است که از طریق معافیت‌های مالیاتی یا تسهیلات ارزان قیمت، پرداخت یارانه‌های آشکار و پنهان به تولیدکنندگان و صادرکنندگان و اقدامات دیگری از این دست، به درجات مختلف انجام می‌شود. پایین نگهداشتن پول ملی، هم کارایی یارانه‌های صادراتی را دارد و هم از تأثیر بازدارندگی تعرفه برخوردار است. این سیاست موجب آن شده است تا پکن سریع‌ترین نرخ رشد اقتصادی را در جهان داشته و مازاد تراز بازرگانی آن نیز بیش از هر کشور دیگر در جهان باشد. لذا یکی از مشکلات اساسی در رابطه تجاری واشنگتن و پکن، کسری تراز بازرگانی ایالات متحده در برابر جمهوری خلق چین است. از سال ۱۳۷۸/۲۰۰۰ تاکنون، کسری تجاری ایالات متحده در برابر جمهوری خلق چین آهنگی فزاینده داشته و از ۸۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۸/۲۰۰۰ به ۲۶۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۷/۲۰۰۸ رسیده است. در سال ۱۳۸۸/۲۰۰۹ این رقم تا حدودی کاهش یافت اما این کاهش لزوماً نشانه معکوس شدن جریان کسری موازنه تجاری ایالات متحده نیست، بلکه علت اصلی آن رکورد سال‌های ۱۳۸۷/۲۰۰۸ و ۱۳۸۸/۲۰۰۹ است که تولیدات اقتصادی جمهوری خلق چین و تقاضای بازار ایالات متحده را کاهش داد. واشنگتن برای رهایی از این کسری تراز تجاری به پکن فشار می‌آورد که جریان پیوسته ارزش‌زدایی مصنوعی از «یوآن» را متوقف کند (Khezri, 2011, p.690-691).

**۳- حوزه نظامی:** نظامی‌گری یکی دیگر از حوزه‌های چالش‌برانگیز در روابط جمهوری خلق چین و ایالات متحده در حوزه نظامی می‌باشد که به نوبه خود سبب شده است تا جمهوری خلق چین در سال‌های اخیر فرآیند توسعه را از حوزه اقتصاد به سایر حوزه‌ها انتقال دهد. به لحاظ تاریخی در خصوص بنیان‌های نظامی‌گری باید توجه داشت که ارتش جمهوری خلق چین از میانه دهه ۱۳۶۹/۱۹۹۰، در مسیر انتقالی

بزرگ در عرصه قدرت قرار گرفته است. رشد فزاینده قابلیت‌های نظامی گری پکن در پی رشد دستاوردهای اقتصادی این کشور بود (Chase et al, 2015, p.23). مدرنیزاسیون ارتش جمهوری خلق چین یکی از مهم‌ترین محرک‌هایی است که بر پیوندهای امنیتی دولت‌ها در حوزه ایندو پاسیفیک تأثیر می‌گذارد. پکن تا سال ۱۳۹۴/۲۰۱۵ دارای حدوداً ۶۰ موشک بالستیک قاره‌پیما (CSS-4) و یک موشک بالستیک دریا به زمین (JL-2) شد که قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای را دارد (Kristensen & Norris, 2015, p.78). همچنین جمهوری خلق چین تلاش‌های مجدانه‌ای را در راستای توسعه موشک‌های بالستیک ضد کشتی (DF-21D) صورت داده است. این نوع از موشک با هدف «افزایش قابلیت ارتش آزادی‌بخش خلق چین برای حمله به کشتی‌های عظیم، به ویژه ناوهای هواپیمابر در اقیانوس آرام غربی» فراهم شده است. جمهوری خلق چین همچنین نسل جدیدی از هواپیماهای جنگنده به نام (J-20) را آزمایش کرده است، زیردریایی‌های شکاری غیراتمی از فدراسیون روسیه خریداری کرده، زیردریایی‌های بومی نسل چهارم را ساخته و تولید هواپیماهای جنگنده ضربتی و هواپیماهای جنگنده دست‌ساز مدرن را افزایش داده است (Keshmiri, 2016, p.95). در عرصه فضایی نیز پکن برنامه‌های جاه‌طلبانه زیادی را در سال‌های گذشته تجربه کرده و همچنان پیگیری می‌کند. از جمله تلاش برای نهایی‌سازی پروژه موقعیت‌یابی «یابدو ۲»<sup>۱</sup> با ۳۵ ماهواره است که از ابتدای سال ۱۳۹۴/۲۰۱۵ کلید خورده است. این سامانه پکن را از سامانه «جی پی اس» واشنگتن بی‌نیاز خواهد کرد و می‌تواند به‌عنوان جانشینی برای آن در عرصه موقعیت‌یابی بین‌المللی تلقی شود (Hasankhani & Masrou, 2017, p.17).

هزینه‌های نظامی جمهوری خلق چین تا سال ۲۰۱۸ حدود ۱۴ درصد از کل هزینه‌های نظامی جهان را شامل می‌شد و بعد از ایالات متحده دومین توان نظامی و خرید و تولید تجهیزات نظامی جهان است (Sipri Military Expenditure Database, April, 2019). افزایش توان نظامی پکن سبب شده است تا طی سالیان اخیر جمهوری خلق چین رفتارهای مدعیانه‌ای را نسبت به همسایگان خود به‌خصوص ژاپن در ارتباط با جزایر دیائویو - سنکاکو انجام دهد. در نوامبر ۱۳۹۲/۲۰۱۳، پکن جزایر دیائویو - سنکاکو در دریای چین شرقی را به‌عنوان منطقه شناسایی دفاع هوایی اعلام کرد. با توجه به این اطلاع‌رسانی، تمامی هواپیماهایی که از این منطقه عبور می‌کنند، می‌بایست اطلاعات پرواز خود را به مقامات چینی اعلام نمایند. این اقدام از سوی پکن، نگرانی واشنگتن و کشورهای همسوی با سیاست‌های ایالات متحده را در

<sup>۱</sup>. Beidou 2



منطقه برانگیخته است (Gupta & Shirvastav, 2014, p.18-19). قدرت یابی و مدرنیزاسیون نوین چینی سبب شده است تا سران واشنگتن به نوعی از کارآیی و کاربرد این سلاح‌ها توسط پکن در رابطه با منافع خویش واهمه داشته و به نوعی سیاست‌های اعلانی خود در رابطه با این قدرت در حال ظهور را محتاطانه‌تر اعمال و پیگیری نمایند.

جدول (۲): مقایسه شاخص‌های اقتصادی جمهوری خلق چین و ایالات متحده

R	مؤلفه‌های روابط	جمهوری خلق چین	ایالات متحده
۱	جمعیت (۲۰۱۷)	۱/۴۰۰ میلیارد	۳۲۴ میلیون
۲	رشد جمعیت (۲۰۱۷)	۰/۴۳ درصد	۰/۷۱ درصد
۳	شهرنشینی	۵۷ درصد	۸۲ درصد
۴	تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۲۳/۱۹۴ تریلیون دلار	۱۹/۴۱۷ تریلیون دلار
۵	سراجه تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۱۶/۵۲۶ دلار	۵۹/۸۴۵ دلار
۶	نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۶/۵۸ درصد	۲/۳۱ درصد
۷	شاخص چینی	۴۶/۵ درصد	۴۵ درصد
۸	شاخص توسعه انسانی (۲۰۱۶)	۰/۷۳۸	۰/۹۲۰
۹	هزینه‌های نظامی (۲۰۱۶)	۲۱۵/۲ میلیارد دلار	۶۱۱/۲ میلیارد دلار
۱۰	تعداد نیروهای نظامی (۲۰۱۵)	۲/۸۰۰ میلیون نفر	۱/۳۴۷ میلیون نفر
۱۱	تجهیزات جنگی (۲۰۱۷)	۴۹۲ فروند کشتی جنگی ۲۹۵۵ فروند هواپیمای جنگی	۴۶۱ فروند کشتی جنگی ۱۳۷۶۲ فروند هواپیمای جنگی
۱۲	نیروی کار	۹۰۷/۵ میلیون نفر	۱۵۸/۶ میلیون نفر

### حوزه‌های خارجی

در سایه رشد اقتصادی شگرف حاصل شده در چند دهه اخیر، تلاش جمهوری خلق چین برای ایجاد رویکرد توازن گرایانه در برابر ایالات متحده در چند حوزه خاص، بارزترین نمودها را تاکنون داشته است. از مهم‌ترین این حوزه‌ها، گریدور کمربند - راه، تأسیس نهادهای مالی بین‌المللی، توجه خاص به منطقه گرایبی، گسترش روابط با فدراسیون روسیه و ایجاد ائتلاف‌های جمعی نوین همانند گروه بریکس می‌باشد که به تفکیک به هر کدام از آنها پرداخته خواهد شد:

**طرح کمربند - راه**

توضیح اینکه «طرح کمربند - راه» از جمله ابتکارهای اساسی پکن برای گسترش حوزه نفوذ و تأثیرگذاری خود به دیگر مناطق است که راهنمای راهبرد هدایت سرمایه‌گذاری‌ها در توسعه زیرساخت‌های ارتباطی فرآسیایی شامل شبکه‌ای از جاده‌ها، خطوط ریلی و خطوط انتقال انرژی در مسیر کهن جاده ابریشم به سوی اوراسیا و از طرفی نیز شامل شبکه‌ای از بنادر و زیرساخت‌های حمل و نقل دریایی به جنوب و جنوب شرقی آسیا و از آنجا تا کرانه‌های غربی افریقا و شمال دریای مدیترانه است. ابتکار کریدور یک کمربند - راه، با هدف اعمال سیاست‌های دوستانه در قبال کشورهای همسایه و ارائه بازی برد - برد برای تمام کشورهای منطقه و همچنین جهان معرفی شده است (Szcudlik & tatar, 2013, p.17). کریدور مذکور در چارچوب نوینی از دیپلماسی همسایگی و در راستای مقابله با سیادت جویی ایالات متحده موضع مسلط واشنگتن را در پردازش و تنظیم امور بین‌المللی در ایندو پاسیفیک را به چالش کشیده است (Yiwei, 2015, p.94). شایان ذکر است که طرح کمربند - راه که تقریباً ۴/۴ میلیارد نفر یعنی ۶۵ درصد از جمعیت جهان و ۲۱ تریلیون از تولید ناخالص جهانی را در برمی‌گیرد، توسط رئیس جمهوری چین در سپتامبر ۱۳۹۲/۲۰۱۳ اعلام شد. تلاش و اهتمام جمهوری خلق چین برای پیشبرد چنین طرح‌های عظیمی جدای از آثار و پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن، می‌تواند گسترش‌گرایی بیشتر و نقش فعالانه‌تر منطقه‌ای در سیاست خارجی جمهوری خلق چین را در پی داشته باشد. عرصه رقابت جمهوری خلق چین و ایالات متحده در اقتصاد بین‌الملل، افزایش نفوذ پکن در اقتصاد آسیا و رشد چشمگیر فعالیت‌های اقتصادی و تجاری جمهوری خلق چین در افریقا در مقایسه با سایر قدرت‌ها به‌خصوص ایالات متحده نشان می‌دهد که پکن با احیای جاده ابریشم و ترسیم یک کمربند اقتصادی دسترسی به بازارهای جهانی را تسهیل و گسترش یک کریدور حمل و نقل بین‌المللی و قابل اتکا با هزینه‌های مقرون به‌صرفه‌تر را در راستای منافع ملی خود تدوین کرده است (Amir Ahmadian & Salehi DolatAbad, 2014, p.104). در همین خصوص برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که هدف راهبردی بلندمدت پکن تقویت استفاده از «یوان» برای انتقال‌های بین‌المللی و کاهش تکیه مالی به ایالات متحده است (Federenko, 2013, p.26)..

**تأسیس نهادهای مالی**

تأسیس نهادهای مالی با هدف ایجاد یک رویکرد توازن‌گرایانه حوزه دیگری است که مورد توجه خاص نخبگان این کشور می‌باشد که در بطن آن پکن به تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیا

دست یازیده است. این بانک یک نهاد بین‌المللی مالی است که در اکتبر ۲۰۱۳/مهر ۱۳۹۴ به پیشنهاد رئیس‌جمهوری کشور جمهوری خلق چین، «ژی جین پینگ»<sup>۱</sup> تشکیل شده است. بسیاری از کارشناسان این بانک را رقیبی برای دیگر نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه آسیایی می‌دانند که بیشتر زیر نفوذ ایالات متحده و یا کشورهای نزدیک به واشنگتن همچون ژاپن است. از میان ۵۷ کشور عضو این بانک ۳۳ عضو از کشورهای آسیایی هستند و ۱۷ عضو نیز از دیگر قاره‌ها می‌باشند. گفتنی است سه سهام‌دار بزرگ این بانک نیز جمهوری خلق چین، هندوستان و فدراسیون روسیه هستند که روی هم رفته نزدیک به ۴۵ درصد از سهم این بانک را در اختیار دارند که سهم پکن به تنهایی ۳۰/۳۴ درصد و سهم اعضای اتحادیه اروپا نیز از این بانک نزدیک به ۲۰ درصد است (Yazdani, 2017, p.78). به دیگر بیان، رشد فزآینده اقتصاد جمهوری خلق چین به نوبه خود توفیق تاریخی ایالات متحده در حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک را دچار تزلزل کرده و پیامدهای راهبردی قابل تأملی برای موضع مسلط ایالات متحده در اقتصاد سیاسی بین‌المللی ایندو پاسیفیک به همراه داشته است.

#### توجه خاص به منطقه‌گرایی

توجه خاص به منطقه‌گرایی و گسترش روابط با فدراسیون روسیه از دیگر پایه‌های اساسی رویکرد توازن‌گرایانه پکن در سطح بین‌المللی می‌باشد. جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه دو قدرت مطرح در سطح منطقه‌ای در آوردگاه مزبور هستند که همکاری‌های قابل توجهی را در راستای هدف‌های سیاسی - امنیتی مشترک خود شکل داده‌اند. منطقه ایندو پاسیفیک برای هر دو کشور واجد اهمیت راهبردی فزآینده‌ای می‌باشد و از همین رو روند تحولات آن برای دو کشور بسیار مهم است. پکن و مسکو در «سین کیانگ» و «چچن» با تهدید تجزیه‌طلبی و افراط‌گرایی مواجه هستند. به علاوه، این دو کشور شیوع افراط‌گرایی و تروریسم را به هیچ وجه بر نمی‌تابند. در سطح کلان و از زاویه روابط قدرت‌های بزرگ، دو کشور حضور و نفوذ ایالات متحده، به ویژه در وجه نظامی را تهدیدی بالقوه علیه خود می‌بینند. در همین راستا بود که در نیمه اول سال ۱۳۹۳/۲۰۱۴، شاهد ارتقاء قابل توجه روابط میان فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین از جمله توافق در زمینه گاز و انرژی، همکاری‌های نظامی و تکنولوژی، مانورهای مشترک و هماهنگی نزدیک در امور سیاسی مثل مسائل سوریه، جمهوری اسلامی ایران، کره و... بوده‌ایم. بسیاری از تحولات اخیر در روابط دو کشور، اگر نه انحصاراً، اما تا حدی ناشی از برخی محرک‌های

<sup>۱</sup>. Xi Jin Ping

خارجی کوتاه و میان‌مدت مثل بحران اوکراین، ایجاد توازن در روابط ایالات متحده - آسیا و یا واکنش به سیاست‌های تهاجمی تر ژاپن است (Hosseini & Shahandeh, 2016, p.123-130). نقطه عطف روابط پکن - مسکو علیه هژمونی ایالات متحده به بحران اوکراین باز می‌گردد (McMahon, 2014, p.1)؛ بحران اوکراین سبب شد تا رویکرد توازن جویانه روسیه در به چالش کشیدن هژمونی واشنگتن بیش از پیش رصد و پیگیری گردد. در همین راستا مقامات کرملین بهترین گزینه ممکن را جمهوری خلق چین یافتند که آنها نیز در ایجاد توازن در مقابل ایالات متحده با مسکو هم عقیده بودند.

### گروه بریکس

یکی دیگر از مسائلی که می‌تواند تأثیرات شگرفی در مقابله با نظام تک‌قطبی داشته باشد گروه بریکس است. گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، فدراسیون روسیه، هندوستان و جمهوری خلق چین و افریقای جنوبی، تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت ایالات متحده و اروپا می‌باشد که قادر شده‌است جایگاه و مدیریت قدرت‌های مستقر و سنتی را به چالش بکشد. در ششمین نشست سران بریکس در تابستان ۱۴۰۱/۲۰۱۳ در برزیل، کشورهای عضو خواهان اعمال اصلاحاتی در مؤسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شدند تا هرچه سریع‌تر توازنی میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته ایجاد شود (Yazdani et al, 2017, p.85). عضویت پکن در بریکس علاوه بر آنکه موجب تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی آن شده، شرایطی را فراهم آورده است که در بطن آن پکن رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از سهمیه‌بندی قدرت به اشتراک بگذارد و از آن به عنوان میدانی برای بازی بیشتر در عرصه بین‌المللی استفاده نماید. پکن با کمک بریکس می‌تواند به تمامی نقاطی که دسترسی ندارد دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی بگستراند و در چندقطبی شدن نظم جهانی حرکت نماید که در حقیقت، این امر می‌تواند منجر به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقاء جایگاه جمهوری خلق چین و بریکس در عرصه جهانی گردد (Dehshiri & Bahrami, 2015, p.53-54) و ایالات متحده را به عنوان مدعی تک قطب جهانی، با چالش‌های ژرفی روبه‌رو نماید.

### تبیین نظری رویکردهای موازنه‌جویانه پکن در مقابل واشنگتن

باتوجه به مباحث ذکر شده در اینکه آیا نگاه افول‌آمیز به قدرت ایالات متحده وجود دارد و جهان از تک‌قطبی بودن خارج شده است یا نه؟ نگاه نظری به توازن‌گرایی دو کشور لازم می‌آید که براساس آن این واقعیت را باید پذیرفت که جمهوری خلق چین را باید به عنوان یک قدرت جهانی شناخت و از طرفی مؤلفه‌های قدرت را هم باتوجه به مطالب ذکر شده دارد. همانطوریکه فوکویاما در کتاب «نظم و زوال

سیاسی» به داستان دموکراسی و از زوال سیاسی در غرب و به خصوص ایالات متحده می‌گوید، بعدها برخی ظهور ترامپ را نشانه‌ای از زوال سیاسی در ایالات متحده و تحقق پیش‌بینی فوکویاما دانستند. «جان ایکنبری»، استاد علوم سیاسی دانشگاه پرینستون ایالات متحده در سال ۲۰۱۴ در مقاله‌ای با عنوان «آینده نظم جهانی لیبرال» از تغییر قدرت جهانی و افول قدرت ایالات متحده و تغییر نظام تک‌قطبی سخن رانده است. همچنین «میشل کاکس» استاد روابط بین‌الملل از «تغییر قدرت» و سقوط ایالات متحده و غرب و نظم جدید بین‌المللی توسط به اصطلاح بریکس شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین، صحبت کردند. «نوام چامسکی»، اندیشمند آمریکایی، ایالات متحده را امپراطور در حال سقوط می‌داند. «فرید زکریا»، نظریه‌پرداز نئورئالیست معتقد است جهان در حال انتقال از عصر آمریکایی به عصر پس‌آمریکایی است. «مؤسسه بروکینگز» نیز معتقد است از زمان وقوع بحران اقتصادی بین‌المللی در سال ۲۰۰۸، مسئله سقوط ایالات متحده در جمهوری خلق چین و سایر کشورها مطرح شد. بر این اساس باید گفت که ایالات متحده با توجه به شرایط ذیل جمهوری خلق چین را یک رقیب جدی برای خود می‌بیند:

**۱- ضعف نظام حاکم:** یکی از پیامدهای ناکارآمدی سیستم سیاسی ایالات متحده، کاهش رضایت‌مندی مردم از اوضاع کشورشان است. طبق آمارهای سال ۲۰۱۴ تنها ۳۳ درصد آمریکایی‌ها از اوضاع کشورشان راضی هستند. اما در مقایسه، جمهوری خلق چین با ۸۷ درصد رضایت‌مندی مردمی، رتبه نخست جهان را در اختیار دارد که این میزان رضایت‌مندی حدود ۴۰ درصد بیشتر از آمار اوایل قرن ۲۱ است (<http://www.pewglobal.org/database/indicator/3>)؛

**۲- مشکلات اقتصادی:** در دهه اخیر، جمهوری خلق چین به‌عنوان جدی‌ترین رقیب ایالات متحده سر برآورده است. در سال ۲۰۱۵ رشد اقتصادی ایالات متحده ۱/۲ درصد اعلام شد، در حالیکه رشد اقتصادی یکن سه تا چهار برابر آن بود (<http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries>). ایالات متحده همچنین از نظر ارزش صادرات هم‌مقامی به مراتب فروتر از جمهوری خلق چین دارد. ایالات متحده اکنون حدود ۵۰۰ میلیارد دلار کسری تجاری دارد. نکته مهم‌تر در حوزه اقتصاد این است که در حال حاضر واشنگتن بدهکارترین کشور دنیاست (<https://www.cia.gov/library/publications>)؛

**۳- هزینه‌های نظامی:** قطعاً یکی از ریشه‌های مشکلات اخیر ایالات متحده، خوی تجاوزگری این کشور است. ایالات متحده سالانه مبالغ هنگفتی را به بخش نظامی اختصاص می‌دهد تا بتواند به اهداف مداخله‌جویانه خود در دیگر کشورهای جهان دست یابد. این کشور سال ۲۰۱۵ بالغ بر ۵۹۶ میلیارد دلار در بخش نظامی هزینه کرد که این مقدار از مجموع هزینه‌های نظامی هفت کشور ژاپن، فرانسه، هند، انگلیس،

روسیه، عربستان سعودی و چین بیشتر است. شایان ذکر است که بسیاری از پایگاه‌های فعال ایالات متحده و متحدانش در منطقه ایندوپاسیفیک در معرض حملات موشکی احتمالی پکن قرار دارند و این درحالی است که این پایگاه‌ها فاقد زیربنای مقاوم هستند و به همین علت قابلیت‌های لجستیکی واشنگتن به سرعت کاهش یافته است (<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>)

### جدول (۳): نکات محوری در روابط واشنگتن و پکن

نکات محوری در روابط ایالات متحده و جمهوری خلق چین
تحلیل جنگ تجاری با کشورهای مختلف جهان از سوی دولت دونالد ترامپ
مخالفت هم‌پیمانان ایالات متحده از راه اندازی جنگ تجاری از سوی دولت واشنگتن
تلاش ایالات متحده برای کاهش کسری تراز تجاری خود از طریق اعمال تعرفه‌های بیشتر
مغایرت سیاست‌های جدید اقتصادی ایالات متحده با لیبرالیسم اقتصادی
تلاش دولت ایالات متحده برای انعقاد توافقنامه‌های تجاری دوجانبه به جای پیمان‌های تجاری چندجانبه
تأکید جمهوری خلق چین بر مقابله به مثل در جنگ تجاری با ایالات متحده
تأثیرات منفی جنگ تجاری ایالات متحده بر اقتصاد این کشور در بلندمدت
اثرات مخرب جنگ تجاری بر اقتصاد جهانی خصوصاً کشورهای فقیر و کمتر توسعه یافته

### نتیجه‌گیری

در عصر کنونی، گوهر و ذات نظام بین‌الملل، آنارشیک و مبتنی بر ترس در مورد ادامه بقا و تهدید سایر کشورهاست. در اتمسفر ایجاد شده مهم‌ترین بازیگران صحنه نظام بین‌الملل (دولت‌ها)، توانایی نظامی، نیت و مقاصد سایر بازیگران را با دید تردید می‌نگرند. ماحصل وضعیت رخ نموده آن است که روابط خارجی کشورها همواره تابع مجموعه‌ای از نیت، اهداف، منافع، خواسته‌ها و واکنش‌هایی شده که برآمده از خلاء قدرت ایجاد شده در صحنه روابط بین‌الملل است. در نتیجه دگردیسی حادث شده بیشینه‌سازی قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و... خود پاسخی عقلانی در واکنش به خلاء قدرت موجود است. اما در خصوص دگردیسی‌های رخ نموده در دینامیک سیکل قدرت‌های بین‌المللی و پیدایی جمهوری خلق چین به‌عنوان بازیگری نوین و در حال ظهور می‌توان چنین اظهار داشت که پکن به‌لحاظ برخورداری از مؤلفه‌های قدرت‌سازی چون اقتصاد پویا و در حال رشد، جمعیت جوان فعال، سرزمین غنی و وسیع، آهنگ توسعه‌ای فزاینده، سلاح هسته‌ای و حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد قادر شده که خود را در قامت و قواره قدرتی بزرگ به جهانیان عرضه دارد. مجموع عوامل فوق به همراه توانایی‌های راهبردی، ساختار نیروهای نظامی و دکترین نظامی در حال شکل‌گیری سبب شده است تا مقامات پکن درصدد

برقراری موازنه قدرت در مقابل ایالات متحده و ایجاد سیستم چندقطبی متعادل، در صحنه روابط بین الملل و حوزه های راهبردی همچون ایندو پاسیفیک برآیند. از این رو پایش ماهیت روابط این دو بازیگر مهم در روابط بین الملل می تواند در روندهای سیاست بین الملل مؤثر واقع افتد. آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک با برخورداری از نقشی مهم و روبه رشد در معادلات و رقابت های جهانی به یکی از مهم ترین مراکز ثقل راهبردی جهان طی سالیان اخیر بدل شده است. این حوزه راهبردی بر مبنای ویژگی های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن محل تلاقی سیاست قدرت های بزرگی چون ایالات متحده و جمهوری خلق چین می باشد. دولت مردان و سیاست گذاران پکن در راستای ایجاد موازنه در مقابل ایالات متحده و شکل دهی به محیط امنیتی شرق آسیا، ترکیب پیچیده ای از عناصر گوناگون قدرت را با مهارت و ظرافت مثال زدنی به کار گرفته اند. در زمینه اقتصاد به عنوان یکی از مؤلفه های شکل دهنده قدرت، جمهوری خلق چین درصدد برآمده است تا از طریق ابتکار ایجاد کریدور بین المللی «یک جاده یک کمربند»، اتخاذ سیاست هایی چون کاهش غیر واقعی پول ملی و تأسیس نهادهای مالی به نوعی به موازنه قدرت در مقابل ایالات متحده بپردازد. در عرصه فناوری های نظامی نیز مقامات پکن از طریق مدرنیزاسیون نظامی تلاش های جاه طلبانه ای را در این حوزه در پیش گرفته اند. از جمله تلاش های یاد شده می توان به توسعه و تقویت موشک های کروز، موشک های بالستیک ضد کشتی، زیر دریایی های شکاری و تقویت سامانه دفاع موشکی خود اشاره کرد. علاوه بر موارد مزبور می توان به قدرت سیاسی و ظهور جمهوری خلق چین به عنوان بازیگری مستقل و مؤثر در عرصه بین الملل اشاره کرد.

### References

- Amir Ahmadian, B., & Salehi Dovlatabad, R. (2014). The US Strategy Against China's forin Political- in Central Asia, *Central & Caucasian Quarterly*, 81-106. (in Persian).
- Atari, A., & Mashhadian, B. (2012). US Foreign Policy against Iran's Nuclear Program: Reflection of the Window of Offensive Realism, *Regional Studies*, No. 46, pp. 38-1. (in Persian).
- Auten, B. (2008). Carter's Conversion: The Hardening of American Defense Policy, *Frist Published, United States, Columbia: University of Missouri Press*.
- Azizi, H. (2014). China's Soft Power in the Central Asian Region: Approaches, Tools and Goals, *Central & Caucasian Journal*, No. 88, pp. 87- 112. (in Persian).
- Berman, R. (2017). *The Donald Trump Cabinet Tracker*.

- Brzezinski, Z., & Mearsheimer, J. (2005). Clash the Titans, *Foreign Policy*, 00157228, Jan/Feb2005, Issue 146.
- Buzan, B. (2014). Brilliant but now wrong: a sociological and historical sociological assessment of Gilpin's War and Change in World Politics, *Cambridge, Cambridge University Press*.
- Chase, M. S., et al., (2015). China's Incomplete Military Transformation: Assessing the Weaknesses of the People's Liberation Army (PLA). Rand Corporation.
- Cherkaoui, M. (2016). *Clinton Versus Trump: Two – Distant Visions for America*.
- Christensen, Thomas F. (1996). Chinese Rea politic, *Foreign Affairs*.
- Dehshiri, M., & Bahrami, Z. (2015). China's Strategic Look at Brix, *Central and Caucasian Journal*, No. 89, pp. 33-63. (in Persian).
- Dehshiri, M., & Golestan, M. (2016). The Behavioral Model of the Great Powers in the Management of the International Crisis in Syria in a Multipolar System, *International Political Research Quarterly*, No. 28, pp. 38-1. (in Persian)
- Ebrahimi, Sh.; Milani, J., & Karami Rad, J. (2013). East Asia and the Bipolar Balance System, *International Political Research Quarterly, Islamic Azad University, Shahreza Branch*, No. 14, pp. 137- 105. (in Persian)
- Fallahi, S. (2014). Saudi Arabia and Support for Takfiri Terrorism, (Why and How), *Special Issue Monthly*, No. 16. (in Persian)
- Fallahi, S., & Heidari, N. (2019). Donald Trump's Foreign Policy Analysis with Emphasis on the Hegemony of the Liberal World Order, *International Political Research Quarterly*, No. 39, pp. 59-79. (in Persian)
- Fedorenko, V. (2013). The New Silk Road Initiatives in Central Asia, *Institute Washington DC*.
- Golshan, T. (2018). Trump is Calling Backsides on Exiting The Trans Pacific Partnership Trade Deal, *Vox Sentences*. (in Persian)
- Grevi, G. (2016). The King Baudouin Foundation is The Strategic Partner of The European Policy Center.
- Gupta, R. (2014). *US Pivot to Asia & China: Rhetoric, Responses & Repercussions*, Asian Strategic Review (US Pivot & Asian Security), *institute for Defense Studies & Analyses (Pentagon Press)*.
- Hasankhani, M., & Masrou, M. (1986). The Rise of China: Challenges of the United States of America to the Increasing Power of China in International Relations, *International Relations Research Quarterly*, Volume I, Number 24, pp. 183- 159. (in Persian)
- Hass, R. (2016). *The Isolationist Temptation, the Wall Street Journal*.
- Hosseini, H., & Shahandeh, B. (2016). The Ukrainian Crisis: The Strategy of China and Russia, *Quarterly Journal of Political and International Research*, Eighth Year, No. 31, pp. 138- 115. (in Persian)



- Iraqchi, A., & Sobhani, M. (2012). Cold Conflict in Asia, Consequences of the New US Military Approach in Asia-Pacific, *Foreign Relations*, No. 16, pp. 35-68. (in Persian)
- Kahl, C., & Brands, H. (2017). Trump's Grands Strategic Train Wreck, *Foreign Policy*.
- Karimi Fard, H. (2018). Trump's Foreign Policy and the Realities of the International System, *Strategic Studies in Public Policy*, Volume 8, Number 28. (in Persian)
- Kashmiri, S. (2016). US-China Relations: From Economic Cooperation to Strategic Competition, *International Political Economy Studies*, 1(2), pp. 81-81. (in Persian)
- Khezri, R. (2011). US-China Strategy in the Asia-Pacific Region, Cooperation and Conflict, *Foreign Policy Quarterly, Twenty-fifth Year*, No. 3, pp. 699-675. (in Persian)
- Krauthammer, Ch. (2017). Trump's Foreign Policy Revolution.
- Kristensen, H. M., & Robert S. N. (2015). Chinese Nuclear Forces, 2015. *Bulletin of the Atomic Scientists*.
- Lobell, S. (2017). Structural Realism, Offensive & Defensive Realism.
- Marshaimer, J. (2011). The Tragedy of the Politics of the Great Powers, Translated by Gholam Ali Chegnizadeh, Third Edition, Tehran: Office of Political and International Studies.
- McAdams, D. (2016). The Mind of Donald Trump, *The Atlantic Journal*.
- McMahon, R. (2014). Ukraine in Crisis. Available at: [www.cfr.org](http://www.cfr.org).
- Mearsheimer, J. (1994/1995). The False Promise of International Institutions, *International Security*, vol. 19, no. 3.
- Pourahmadi Meybodi, H., & Abbas Khoshkar, A. (2016). Critique of the Great Power Politics Tragedy, *Humanities and Cultural Studies Research Institute*, 17th Year, No. 8, pp. 93-93. (in Persian)
- Rafi, H., & Bakhtiari Jami, M. (2013). The US Strategy Against China's Economic and Political-Security Influence in Central Asia, *Central and Caucasian Quarterly*, 81- 106. (in Persian)
- Rezaei, M. (2016). The Economic Views of Hillary Clinton and Trump, Two US Presidents, *Political-Economic Quarterly*, No. 304, pp. 19-12. (in Persian)
- Sahu, A. K. (2014). Two to Tango: The U.S. & China in the Asia – Pacific, *Strategic Analysis*, 38(4).
- Salimi, H. (2005). Virtual Government or Aggressive Realism: a Comparative Study of Richard Roskers's and John Merschheimer's Theory, *Public Law Research*, No. 17, pp. 19-19. (in Persian)
- Santasombat, Y. (2015). Impact of China's Rise on the Mekong Region, *Palgrave Macmillan*.
- Satake, T. (2016). The New Guidelines for Japan – US Defense Cooperation and an Expanding Japanese Security Role. *Asian Politics & Policy*.

- Simber, R.; Rahmandel, R., & Fallah, M. (2016). The Security Riddle of the Iranian Nuclear Case from the Realist Perspective, *International Relations Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 87-96. (in Persian)
- Smith, S.; Hadfield, A., & Dunne, T. (2016). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford University Press.
- Soleimanpour, A. (2014). Reflecting East-Oriental Policies in Asia, *Central and Caucasian Journal*, No. 86, pp. 63-82. (in Persian)
- Soleimanzadeh, S.; Omid, A., & Barati, S. (1979). Trump's Foreign Policy Strategy, the Hybrid Neutralism and Realism, *Strategic Studies in Public Policy*, no. 28. (in Persian)
- Tabatabaei, AS. (2011). *A Comparative Study of the Strategic Approach of China, Russia, America, India, Pakistan and Iran to the Shanghai Cooperation Organization*, *Strategic Quarterly*, Vol. 20, No. 60, p. (in Persian)
- Tabatabai, M., & Ghiyasi, A. (2013). US Political-Security Strategy for China Based on Soft Balance Theory (2008-2008), *World Studies Quarterly*, Volume 3, Number 2, pp. 262- 269. (in Persian)
- Trump, D. (2017). Report Brookings Experts on Trump's National Security Strategy.
- Yazdan Fam, M. (2016). Foreign Policy of Trump and the Islamic Republic of Iran, *Strategic Studies Quarterly*, No. 74. (in Persian)
- Yazdani, A.; Talei Hour, R., & Bahrami, R. (1986). The Role of Russia and China in the Transition of the International System from Monopoly to Multipolar, *Political Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 65-90. (in Persian)
- Yiwei, W. (2015). China's New Silk Road: A Case Study in EU-China Relations, *School of International Study & RDCY*.
- Zamani, M., & Niakoui, A. (2019). Investigating the Factors Affecting the Exit of the United States from Barjam, *Journal of International Relations Studies*, Vol. 12, No. 45, pp. 95-9. (in Persian)
- <http://www.pewglobal.org/database/indicator/3/>
- <http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries/>
- <http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries/>
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/rankorder/2078rank.html#us>
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>
- sipri military Expenditure Database, Aprile2019)